الی الغیر من شدة کبرهم و فی قال ای لا یجوزون رفع الراس والالتفات الی الغیر حتی لا یتصور و نیز شدة الغرور و فرط الکبر فلم
یرفع راسه الجانب المعنی اصلا یجری فی موضع الحال از فرط حکایت گفته اند هر که بطاعت از دیگران بکثرت و نبینیش بالباء الموحدة
بصوت نو آلکرت و نیفی درویش بیت کرم جعفر بالکنه فخر بر حکیم ای علی اهل الفضل کون بضم الکاف العربیة و سکون النون فی الاصل
بمعنی الدهر و ذکره هنا للاضافة فخر هذا اللفظ اعنی کون کنایة عن کل الخلق شایع فی استعمال الاعجام شمار را مرتکردن و فی بعض
النسخ شمار د فقاعله ضمیر حکیم اگر کاه عنبرست هذا مبنی علی زعم بعضهم من ان العنبر روث ثور بحری کفتم مذمت این اشیا والی الاغنیاء
غنیاء روا مدار که خداوند کرمند ای هم اصحاب الکرم کفت خطا کفتی که بندهٔ درمند بکسر الدال و فتح الواو ای هم عبید درهم چه فایده
اگر ابر آذر اند لفظ آذر بالمد و الذال المعجمة اسم للشهر من الشهور الثلثة الربیعیة و الخریفیة او الشتائیة فی تاریخ الفرس و قول من قال
اسم للشهر الاخیر من الشهور الثلثة الخریفیة فانما یصح فی تاریخ الجلالی و حکی بعض الناس مراد فاللفظ آتش و هو لیس بمراد هنا و بر کسی
نمی بارند مضارع منفی من باریدن و معناه الی آخره مجاز مرسل من قبیل ذکر المحل و اراده الحال او استعمل هذا اللفظ متعدیا مجازا
والمتعدی حقیقة باراندن و چشمهٔ آفتاب اند عطف علی ابر آذر و بر کسی نتابند یعنی الاحوال هنا و بر مرکب استطاعت سوار اند
ای لهم استیلاء علی الثروة والقدرة و لیکن نرانند غلا انتفاع للناس بهم قدمی از بهر خدای تعالی نمی نهند و درمی بمنت بتشدید النون
ای کثرة المال
بمعنی المنة و اذی بمعنی الاذیة نهند و بیرون غافلون عن قوله تعالی و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و مال بمشقت فراهم آرند
ای یجمعون و بخست بکسر الخاء المعجمة و تشدید السین المهملة نگه دارند ای یحفظونه و بحسرت بگذارند ای عند الموت و حکما گفته اند سیم بخیل
از خاک وقتی بر آید که وی در خاک رود ای لا یخرج مال البخیل من موضع دفنه الا حین یدفن هو فی الارض بیت برنج و بغیر
الباء الصلة و سکون الیاء بکنج آرد ای یحصله بکسی ای الوارث آید و بی سعی و رنج بردارد ای یرفعه و بیک گفتم
بی جوابه بر بخیل خداوند نعمت وقوف نیافته الا اغنیا کدائی و گو سنگی و اگرنه هر که طمع بکذارد یعنی ترکه کریم و بخیلش یکسان
مستوی نماید مضارع بمعنی نمودن تم اورد فی مقام التعلیل قول محکه بفتح المیم مشهور و ذکر هنا لغة و تشدید الکاف

اصل

اصل و تخفیفها فرع واند از جهت آنکه به نظر خلاصه در دایره و کدا اند که ممسک کمیت فاع محک الاغنیاء کفتا فی رد کلام
تجربت آن میکوئیم هذا الکلام که متعلقان بکسر اللام مراد به الخدام بر در ای علی الباب بدارند ای ینصبونهم علی الباب
و غلیظان ای الذین قلوبهم شدیدة را بر کمارند بضم الکاف الفارسی مضارع من کماشتن بالترکی ... کما فی مختار الصحاح
و قوم بمعنی قوی ... و حصار الوائب و صاله ... وانبان ... کذا فی لغة ... حصاری ... و فی قصر علی الا
ول فقد قصر تا بار یعنی الطریق هنا و کرالوای للاضافة عزیزان ندهند ای یمنعونهم من الوصول ... بر سینه
حبت ... آن نهند ... گویند کسی در سرای نیست و راست گفته باشند بیت آنرا که عقل و همت و تدبیر و رای نیست خوش گفت
دار که کسی در سرای نیست بیت ولما بلغ الخصم فی مذمة الاغنیاء و کان بعض کلامه ظاهر الدفع و بعضه محتاج الی البیان سکت عن
بعضه و تعرض لدفع بعضه کفتم این حرکت ای نصب البواب علی الباب بعذر آنکه از دست متوقعان بکسر القاف المشددة ای الذین یرجون
بجان آمده کنایه عن کمال الضجرة و از رقعهٔ کدایان بفغان ... محال عقلست که اگر ریگ بالکاف الفارسی بمعنی الرمل
بیابان در بضم الدال و تشدید الراء فی الاصح جمع درة و هی اللؤلؤ کذا فی مختار الصحاح و خفف هنا للقافیة شود چشم
گدایان پر بضم الباء الفارسی شود بیت دیده اهل طمع بنعمت دنیا باشباع کسرة التاء پر نشود همچنانکه بسکون الکاف للوزن
چاه بسکون الهاء بشبنم فلذلک لا ینقطع طلبهم حاتم طائی که بیابان نشین بود و لم یکن من سکان البلاد اگر در شهر بودی از
دست گدایان بیچاره و عاجز گشتی و فی بعض النسخ شدی و جامه از تن او پاره بالترکی ... و گشتندی و نحوه و قد یستعمل بمعنی
پاره پاره بل جعل ... منه فی بعض النسخ چنانکه در طیبات ای اللطائف گفته است بیت در من منکر بسکون النون للوزن
نادکران ... ندار بر الی ... کار ز دست گدایان ... تواند کرد ... ای الطمع ... کفتم ... حال ایشان رحمت ...
لان لهم مالا ... بنوا کفتم ... حال ایشان رحمت می برم لان لهم مالا ... نوا کفتم بر مال ...
لحسک مادرین کفتار ... فی المباحثة و هر دو بهم ... بالترکی ... بر سر ... ای ... مقصد ... که رازی

Copyright © King Saud University